

هرمنوتیک به مثابه روش تحقیق

بررسی روش هرمنوتیک عینی در حوزه تحقیقات کیفی

بابک حسن‌زاده*

علی‌اکبر مجدی**

علی یوسفی***

چکیده

استفاده از روش‌های تحقیق کیفی در علوم اجتماعی و انسانی با شتابی فزاینده در حال گسترش است. افزون بر روش‌های کیفی رایج در حوزه زبان انگلیسی، در جامعه‌شناسی آلمانی نیز روش‌هایی بدیع در پژوهش‌های کیفی مطرح شده است که کمتر در سایر مناطق به کار گرفته می‌شوند. از جمله مهم‌ترین این روش‌ها، هرمنوتیک عینی است که ریشه در سنت هرمنوتیکی در آلمان دارد و از این‌رو، بیش از هر روش کیفی دیگری به متن تکیه می‌کند. این روش در پی دستیابی به ساختارهای معنایی عینی و در عین حال، پنهان در پس کنش‌هاست. این ساختارها که چیزی شبیه به عادت‌واره‌های بوردیویی‌اند، مختص به یک مورد خاص هستند و با دستیابی به آنها می‌توان به بینش‌هایی درباره الگوهای عام کنش اجتماعی پی برد. هرمنوتیک عینی به جای رده‌بندی واقعیت اجتماعی بر بازسازی متوالی آن تأکید دارد و به جرأت می‌توان آن را یکی از عمیق‌ترین روش‌ها در حوزه تحقیقات کیفی دانست. مطمئناً استفاده درست و دقیق از این روش، زوایای جدیدی از ساختارهای نهفته در پس کنش‌ها را آشکار خواهد ساخت.

واژگان کلیدی: هرمنوتیک عینی، تحلیل متوالی، هرمنوتیک، روش تحقیق، تحقیق کیفی

* دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول مکاتبات)

Email: babak.hassanzadeh@hotmail.com

Email: majdi@ferdowsi.um.ac.ir

Email: yousofi@um.ac.ir

** استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد

*** دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد

مقدمه

امروزه، روش‌های تحقیق کیفی و نتایج حاصل از به‌کارگیری آنها، نه تنها در جامعه‌شناسی، بلکه در حوزه‌هایی چون علوم سیاسی، روان‌شناسی، آموزش و حتی پزشکی، توجهی روزافزون را به خود جلب کرده است. در کشور ما نیز چندی است که رویکرد کیفی جای خود را در انواع زمینه‌ها باز کرده و محققان بسیاری به انجام تحقیقاتی با این رویکرد و با روش‌های گوناگون پرداخته‌اند. آشنایی محققان ایرانی با رویکرد کیفی، اغلب توسط ترجمه از زبان انگلیسی صورت می‌گیرد و محدود به پژوهش‌های منتشرشده به این زبان است؛ حال آنکه در جهان آلمانی زبان که ریشه‌هایی غنی در جامعه‌شناسی دارد، روش‌هایی در جریان است که برخی از آنها کمتر در سایر مناطق به کار می‌روند؛ چنان‌که به عقیده فلیک^۱ مباحثاتی که در حوزه تحقیقات کیفی در آلمان و کشورهای انگلیسی‌زبان انجام می‌شود، معطوف به موضوعات و روش‌هایی کاملاً متفاوت است و ارتباط محدودی بین آنها وجود دارد (فلیک، ۲۰۰۹، ص ۴۵۵).

پس از کارهای جامعه‌شناسان اولیه، استفاده از روش‌های کیفی در جامعه‌شناسی رو به افول نهاد و بازار روش‌های کمی رونق گرفت؛ اما این روش‌ها دوباره در نیمه اول قرن بیستم توسط جامعه‌شناسان آمریکایی احیا شدند. محققان آلمانی در اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی دریافتند که مباحثات کاملاً متفاوتی در جامعه‌شناسی آمریکایی حول نام‌هایی چون گافمن^۲، گارفینکل^۳ و سیکورل^۴ در جریان است. طرح روش پیشنهادی گلایزر و اشتراوس^۵ و قرار گرفتن آن در کانون توجه نیز مربوط به همین دوره است. پس از این آشنایی، تحقیقات گسترده‌ای توسط جامعه‌شناسان آلمانی صورت گرفت که از نقد روش‌های آمریکایی فراتر رفت و به ابداع روش‌های کیفی نوین و بدیع در آلمان در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی انجامید (همان، ص ۱۷-۱۸).

از جمله مهم‌ترین این روش‌ها، می‌توان به «هرمنوتیک عینی»^۶ اشاره کرد که توسط اولریش اورمن^۷ و همکارانش (۱۹۷۹) طرح شد. این روش با ارائه دسته‌ای از فرایندهای بازسازنده، در پی کشف ساختارهای معنایی پنهان^۸ در پس کنش‌هاست. هرمنوتیک عینی که به‌عنوان روشی بنیادین برای هر نوع تحقیق اجتماعی شناخته شده، در سه دهه اخیر نقش مهمی در جامعه‌شناسی آلمانی ایفا کرده است و همچنان در کشورهای آلمانی‌زبان به‌شکلی گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ این در حالی است که برخی از روش‌های ارائه‌شده در آن دوران، همچون روش‌های طرح‌شده در

1. Flick

2. Goffman

3. Garfinkel

4. Cicourel

5. Glaser & Strauss

6. objective hermeneutics / Objektive Hermeneutik

7. Ulrich Oevermann

8. latent meaning structures / latente Bedeutungsstrukturen oder latente Sinnstrukturen

دانشگاه‌های کاسل^۱ یا سپس کنستانس^۲، تأثیرشان را در خلال سال‌ها از دست دادند و دیگر از آنها استفاده نمی‌شود.

امروزه در اوایل قرن بیست‌ویکم، از دیدگاه فلیک (۲۰۰۹، ص ۴۵۵) هرمنوتیک عینی، زندگی‌نامه‌نگاری مبتنی بر روایت و نیز قوم‌نگاری از جمله جدیدترین و پویاترین روش‌های کیفی در آلمان هستند. مایوالد^۳ (۲۰۰۵، چکیده) نیز روش‌های تحلیل گفتگو، هرمنوتیک عینی و جامعه‌شناسی هرمنوتیکی دانش^۴ را سه روش عمده تحقیق کیفی در آلمان می‌داند. هیتسler^۵ (۲۰۰۵، بند ۱۳) هم بر آن است که چهار رویکرد در حوزه جامعه‌شناسی تفسیری آلمان نهادینه شده‌اند که عبارتند از: روش‌های تحقیق کیفی، روش‌های زندگی‌نامه‌ای، جامعه‌شناسی دانش و درنهایت هرمنوتیک عینی؛ چنان‌که می‌بینیم، فصل مشترک هر سه دیدگاه فوق، روش هرمنوتیک عینی است. این امر بیانگر تأثیر انکارناپذیر این روش بر تحقیقات کیفی در آلمان است. هم‌اکنون دانشگاه فرانکفورت در آلمان و دانشگاه برن در سوئیس کانون‌های این روش در حوزه جامعه‌شناسی آلمانی‌زبان محسوب می‌شوند.

خاستگاه تجربی

چنان‌که گفته شد، خاستگاه روش هرمنوتیک عینی به اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی در آلمان بازمی‌گردد، آنجا که پروفیسور اورمن و همکارانش (آلرت، کُناو و کرانیک^۶) در حال انجام پژوهشی پژوهشی در باب تعاملات خانوادگی بودند. این پروژه تحقیقاتی به بررسی مفهومی تعاملی از اجتماعی شدن کودکان در خانواده می‌پرداخت و هدف محققان آن، یافتن پاسخی برای این سؤال بود که کودکان چگونه می‌توانند در جهان اجتماعی خانواده مشارکت کنند، درحالی‌که آنها باید نخست توانایی‌های لازم را برای این کار به دست آورند. پس باید به طریقی توضیح داده می‌شد که چگونه کودکان به‌شکلی فعال در کنش‌های معنازا مشارکت می‌کنند، حتی در شرایطی که توانایی فهم معنای ایجادشده را نداشته باشند. در این میان، نظریات یادگیری مطرح‌شده توسط ذهن‌گرایان کلاسیک مانند اریکسون^۷، مید^۸ و پیاژه^۹ نمی‌توانست پاسخ‌های مناسبی برای این سؤال فراهم آورد. محققان در خلال کار دریافتند که باید ساختاری اجتماعی وجود داشته باشد که در پس فعالیت‌های کودکان عمل کند و از این راه باعث مشارکت آنان در کنش‌ها شود (تیچر، میر، وُداک و

1. Kassel
3. Maiwald
5. Hitzler
7. Ericson
9. Piaget

2. Konstanz
4. hermeneutic sociology of knowledge
6. Allert, Konau & Krambeck
8. Mead

فیر^۱، ۲۰۰۰، ص ۱۹۸؛ لوگر و هوفمیر-تسلوتنیک^۲، ۱۹۹۴، ص ۲۹۸). بدین ترتیب، روش هرمنوتیک عینی حاصل تلاشی برای غلبه بر نقایص تحقیقات یک‌جانبه روان‌شناختی درباره فرایند اجتماعی شدن بود.

خاستگاه‌های نظری

هرمنوتیک عینی از سنت آلمانی جامعه‌شناسی زبان و نیز مدل‌های ساختارگرا الهام گرفته است. ریشه‌ها و خاستگاه‌های نظری این روش را به‌طور مشخص‌تری می‌توان در هرمنوتیک کلاسیک، روانکاوی فروید^۳، ایده سه‌دنیای پوپر^۴، مفاهیم عادت‌واره و ساختارگرایی تکوینی بوردیو^۵، قوم‌شناسی اشتراوس، نظریه گرامری چامسکی^۶ و همچنین در آرای پیرس^۷، مید و ویتگنشتاین^۸ جست (ورنت^۹، ۲۰۱۴، ص ۲۳۵؛ تیچر^{۱۰} و همکاران، ۲۰۰۰، ص ۱۹۸-۱۹۹؛ صناعتی‌ها، ۱۳۸۶، ص ۲۳۱) که در ادامه به معرفی مهم‌ترین آنان خواهیم پرداخت.

هرمنوتیک

هرمنوتیک در یک معنای عام، «هنر تفسیر» است و گرچه کاربرد آن به معنای کلی فهم و تفسیر، به یونان باستان بازمی‌گردد، اما تنها در قرون وسطا بود که برای نخستین بار به‌عنوان ابزاری برای تفسیر کتاب مقدس صورت‌بندی شد و در آنجا بود که نخستین شکل سیستماتیک از نظریه هرمنوتیک مطرح شد. در طول سال‌ها دامنه موضوعات مشمول هرمنوتیک دچار تغییراتی شد تا اینکه دیلتای^{۱۱} آن را به تفسیر تمام اعمال و تولیدات انسانی بسط داد (اینوود^{۱۲}، ۲۰۰۵، ص ۳۶۷-۳۶۸). هرمنوتیک تاکنون سه معنای متفاوت را از سر گذرانده که گروندن به‌خوبی آنها را از یکدیگر تفکیک کرده است؛ نخست، در معنایی کلاسیک، فن تفسیر متون بود و با توجه به اینکه نقشی کمکی و یاریگر داشت، در مواردی به کار گرفته می‌شد که تفسیر متون مقدس با عباراتی مبهم روبه‌رو بود. این رویکرد از آگوستین^{۱۳} تا شلایرماخر^{۱۴} همچنان ادامه داشت. گفتنی است که شلایرماخر معنای گسترده‌تری از هرمنوتیک مراد می‌کرد و در پی «هرمنوتیکی عام» بود تا از فن تفسیر به فهم روی آورد (گروندن، ۱۳۹۳، ص ۱۲-۱۱ و ۲۱).

1. Titscher, Meyer, Wodak & Vetter
3. S. Freud
5. P. Bourdieu
7. Peirce
9. Wernet
11. Dilthey
13. Augustine

2. Lueger & Hoffmeyer-Zlotnik
4. K. Popper
6. N. Chomsky
8. Wittgenstein
10. Titscher
12. Inwood
14. Schleiermacher

هرمنوتیک در قرن‌های نوزدهم و بیستم دستخوش تغییرات و اصلاحاتی جدی شد. معنای دوم یا معنای روش‌شناسانه را ديلتای به هرمنوتیک بخشید که عبارت بود از بحث درباره قواعد و روش‌های علوم فهم تا از این طریق، بنیانی روش‌شناختی برای تمامی علوم انسانی فراهم آید. ديلتای با نظر به ترقی علوم محض در قرن نوزدهم که بر پایه روش‌های متقن مورد استفاده در این علوم شکل گرفته بود و با توجه به تمایزی که بین فهمیدن^۱ در زمینه امور انسانی و تبیین کردن^۲ در ارتباط با پدیده‌های طبیعی قائل بود، عقیده داشت که فقط اتکا به روش می‌تواند علوم انسانی را به علمی محترم و معتبر مبدل کند و بدین ترتیب، این وظیفه سنگین را بر گرده‌های هرمنوتیک نهاد (همان، ص ۱۲).

معنای سوم هرمنوتیک، معنایی کاملاً فلسفی بود و در واکنش به نگرش روش‌شناختی ديلتای شکل گرفت. بر طبق این معنا، نه تنها فهم و تفسیر روش‌هایی معمول در علوم انسانی، بلکه فرایندهایی بنیادین محسوب می‌شوند که در بطن خود زندگی جریان دارند. از این دیدگاه، تفسیر بیش از هر چیز دیگری بیانگر خصلت ذاتی حضور انسان در جهان است و هرمنوتیک به عنوان فلسفه کلی تفسیر معرفی می‌شود. هایدگر^۳ و گادامر^۴ از مهم‌ترین افراد در این رویکرد هستند. از دیدگاه هایدگر، هرمنوتیک در وهله اول کاری با متون ندارد و سروکار آن با خود اگریستانس است. اگریستانس پیشاپیش غرقه در تفاسیر است، اما در عین حال قابلیت تشریح و تبیین این تفاسیر را نیز دارد (همان، ص ۱۱-۱۳).

با مروری تاریخی، می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که هرمنوتیک، لااقل در دو معنای نخست، همواره در پی فهم معنای (حقیقی) متن بوده است؛ یعنی فهم، معنا و متن سه عنصر کلیدی آن محسوب می‌شده‌اند. گستره واژه متن در این تعریف، از کتاب مقدس آغاز شد و سپس به تمامی شئون زندگی آدمی گسترش یافت. پس با توجه به اینکه متن، نخستین و بنیادی‌ترین عنصر در هرمنوتیک است، روش هرمنوتیک عینی نیز باید ابتدا کنش اجتماعی را به عنوان یک متن تثبیت و سپس آن را به منظور کشف و فهم ساختارهای معنایی پنهان تفسیر کند؛ از این رو، هرمنوتیک عینی «تبدیل جهان به متن»^۵ را در دستور کار خود قرار داده است (فلیک، ۲۰۰۹، ص ۷۵)، چنان‌که جهان به مثابه متن^۶ (گارتس و کرایمر^۷، ۱۹۹۴)، عنوان یکی از کتاب‌های نظری و روش‌شناختی‌ای روش‌شناختی‌ای است که در این حوزه به زبان آلمانی منتشر شده است.

بدین ترتیب، این روش در تقیّد تام و تمام به متن، وامدار هرمنوتیک کلاسیک است. ابداع این روش، حاصل نیاز علوم اجتماعی به روش‌شناسی‌هایی جدید بود که از عهده تحلیل کیفی و

1. understand / verstehen

2. explain / erklären

3. Heidegger

4. Gadamer

5. textualization of the world

6. Die Welt als Text

7. Garz & Kraimer

نظام‌مند متون مستخرج از مصاحبه‌ها و مشاهدات مشارکتی برآیند. هرمنوتیک عینی با الهام از سنت قدیمی هرمنوتیک در آلمان، قواعدی را بنا نهاد که پژوهشگر را شدیداً به متن ملتمز می‌کند؛ بنابراین، حتی در بین روش‌های دیگری که به انحای مختلف متأثر از هرمنوتیک بوده‌اند، جایگاهی خاص دارد. این روش در مرزهای تحمیل شده بر هرمنوتیک کلاسیک نیز متوقف نماند و توانست از آنها فراتر رود؛ درحالی‌که هرمنوتیک کلاسیک در جهان فرد و تئاتش، چه تیات مؤلف و چه تیات مفسر، به دام افتاده، هرمنوتیک عینی در پی کشف ساختارهای اجتماعی عینی است. روش هرمنوتیک عینی تا حدی نیز متأثر از هرمنوتیک فلسفی بوده است. تحلیل متوالی^۱ که مهم‌ترین فرایند در این روش محسوب می‌شود، با مفهوم دُور هرمنوتیکی^۲ در ارتباط است. دور هرمنوتیکی به این امر اشاره دارد که فهم مفسر در خلال تفسیر گسترش می‌یابد و شرایط جدیدی را برای فهم بعدی ایجاد خواهد کرد. در هرمنوتیک عینی نیز، در خلال تفسیر متوالی داده‌ها، بستری درونی^۳ شکل می‌گیرد که بر ادامه فرایند تفسیر تأثیرگذار است. این بستر درونی به نحوی دیالکتیکی در ارتباط با تحلیل هر بخش جدید از متن قرار می‌گیرد؛ یعنی، از یک سو تنها اجازه تفسیری خاص را به پژوهشگر می‌دهد و از سوی دیگر، خود نیز در نتیجه هر تفسیر جدید پربارتر می‌شود.

روانکاوای فرویدی

پیشرفت هرمنوتیک عینی به‌عنوان یک روش تحلیل متن در جامعه‌شناسی، علاوه بر اینکه محصول نیاز به روشی جدید برای تحلیل نظام‌مند متون بود، در نیازی دیگر نیز ریشه داشت و آن، گسترش دامنه تحقیق جامعه‌شناسی به حوزه‌هایی بود که وجود یک ناخودآگاه اجتماعی به آنها نسبت داده می‌شد؛ بدین ترتیب، مفهوم بدیع فروید در باب ناخودآگاه، به‌عنوان یکی دیگر از منابع نظری برای روش هرمنوتیک عینی وارد عرصه شد. این روش، مفهوم ناخودآگاه را از روانکاوای فرویدی گرفت و آن را به ناخودآگاه‌های اجتماعی گسترش داد^۴، زیرا با توجه به پنهان بودن ساختارهای معنایی مورد بحث در این روش، معرفی و ارائه مفهوم جدیدی از ناخودآگاه ضروری بود.

1. sequential analysis

2. hermeneutic circle

3. internal context

۴. البته نباید ناخودآگاه اجتماعی مد نظر هرمنوتیک عینی را که ملهم از نظریات فروید است، با ناخودآگاه جمعی (collective unconscious) طرح‌شده توسط یونگ خلط کرد. مفهوم ناخودآگاه در هرمنوتیک عینی به پنهان بودن ساختارهای معنایی طرح‌شده در این روش مربوط می‌شود، ساختارهایی که محصول تعاملند. این ساختارها از آن رو ناخودآگاه خوانده می‌شوند که کنشگران لزوماً از نحوه پیدایش و نیز کارکرد آنها آگاهی ندارند، اما ناخودآگاه جمعی یونگ به‌صورت موروثی به فرد می‌رسد و شامل مجموعه‌ای از تجارب و باورهای نسل‌های گذشته است. به بیان دیگر، شامل هر آن چیزی است که بشر از نخستین روز حیات خود تجربه و درک کرده است. یونگ محتویات این ناخودآگاه جمعی را عمدتاً کهن‌الگوهای (Archetype) می‌داند که در نتیجه قرون و اعصار پدید آمده‌اند. داستان‌های اسطوره‌ای نمونه‌ای این کهن‌الگوها هستند که در فرهنگ‌های مختلف تکرار شده‌اند.

از این دیدگاه می‌توان هرمنوتیک عینی را با روانکاوی مقایسه کرد، زیرا هر دوی آنها در پی بازسازی ساختارهای ناخودآگاه ژرفی هستند که سازنده کنش و معنا می‌باشند، اما باید دقت داشت که در هرمنوتیک عینی، «اهمیت تولیدکنندگان متن به‌عنوان افرادی که از حیث روان‌شناسانه قابل ملاحظه‌اند، از بین می‌رود چون در این روش، ساختارهای شخصیت نه به‌عنوان ساختارهایی روان‌شناختی، بلکه به‌عنوان جلوه‌های ساختارهای اجتماعی تعریف می‌شوند که بایستی تفسیر شوند» (تیچر و همکاران، ۲۰۰۰، ص ۲۰۰)؛ بنابراین، اشاره به روانکاوی فروید به معنای انتقال مفاهیم روانکاوانه به حوزه تعاملات اجتماعی نبوده و فقط به‌منظور قیاسی ساختاری برای روشن شدن موضوع صورت می‌گیرد.

ایده سه دنیای پوپر

یکی از فرضیات مهم دیگری که روش هرمنوتیک عینی بر آن بنا شده است، ایده تقسیم واقعیت به سه بخش یا سه دنیاست که توسط کارل پوپر مطرح شد. پوپر (۱۹۷۲) با طرح این ایده، جهان را به سه بخش تقسیم‌بندی می‌کند: «نخست، دنیای ابژه‌ها یا وضعیت‌های فیزیکی؛ دوم، دنیای وضعیت‌های آگاهی یا وضعیت‌های ذهنی، یا شاید [دنیای] گرایش‌های رفتاری به عمل؛ و سوم، دنیای محتواهای عینی اندیشه، به‌خصوص اندیشه‌های علمی و شاعرانه و نیز کارهای هنری» (ص ۱۰۶)؛ بنابراین، از دیدگاه او اندیشه بشری و کنش وی دنیایی عینی را می‌سازند که هم با دنیای ذهنی و هم با دنیای ابژه‌های فیزیکی مرزبندی مشخصی دارد. این دنیا می‌تواند علاوه بر علم و هنر بشر، شامل ساختارهایی باشد که به‌نحوی خودآگاه و یا ناخودآگاه توسط وی تولید شده‌اند. روش هرمنوتیک عینی، این دنیای سوم را به‌عنوان موضوع علم تجربی هرمنوتیکی می‌بیند و هدف خود را کشف ساختارهای عینی موجود در آن تعریف می‌کند. جداسازی تحلیلی این سطح واقعیت از دو سطح دیگر، یعنی دنیای ذهنی و دنیای ملموس، یکی از ایده‌های محوری در هرمنوتیک عینی است.

بوردیو و عادتواره

این موضوع که کنش انسانی تا چه میزان تحت‌تأثیر محیط و تا چه اندازه تابع خودمختاری کنشگران است، از آغاز، در جامعه‌شناسی محل بحث بوده است. در دوره معاصر، بسیاری از جامعه‌شناسان سعی کرده‌اند تا «راه سومی» را برگزینند، یعنی در میانه دو انتخاب فوق بایستند و یا به‌نوعی بین آنها پل بزنند. بوردیو، از شاخص‌ترین این چهره‌هاست. او سعی دارد با خلق مفاهیمی

بدیع، ساختار اجتماعی و عاملیت فردی را با یکدیگر تلفیق کند. عادتواره یکی از مفاهیم کلیدی در دستگاه نظری اوست که برای نیل به این هدف به کار گرفته می‌شود.

بورديو عادتواره را به‌عنوان خصلت عاملان اجتماعی معرفی می‌کند که دربردارندهٔ یک «ساختار ساختاریافته و ساختاردهنده»^۱ است. عادتواره یک ساختار است، یعنی به‌جای آنکه تصادفی یا بدون الگو باشد، به‌نحوی نظام‌مند سامان یافته است. عادتواره توسط شرایط گذشته و حال حاضر افراد، مانند تربیت خانوادگی و تجارب تحصیلی، «ساختار یافته» است و نیز از آن رو که اعمال کنونی و آیندهٔ فرد را شکل می‌دهد، «ساختاردهنده» محسوب می‌شود (میتون^۲، ۲۰۰۸، ص ۵۰-۵۱). عادتوارهٔ بورديو، از طریق «دیالکتیک بین درونی کردن بیرون و بیرونی کردن درون»، ساختار اجتماعی عینی اجتماعی و تجارب شخصی ذهنی را با یکدیگر جمع می‌کند (همان، ص ۵۳).

در روش هرمنوتیک عینی نیز مشابه با موضع بورديو، دیدگاهی خاص از رابطهٔ بین فرد و جامعه پدید می‌آید که فاصله‌ای مساوی را هم از ساختار اجتماعی و هم از عاملیت فردی حفظ کرده و می‌کوشد تا با ترکیب آنها، توصیفی پذیرفتنی از کنش انسانی عرضه نماید. در این روش، تصمیم‌های کنشگران نه تابع قوانین بنیادین و گریزناپذیر، بلکه حاصل خودمختاری آنان است؛ زیرا بدون این آزادی، کنش اجتماعی امری متعین انگاشته می‌شود و جایی برای توضیح تغییرات نخواهد ماند، اما این خودمختاری کنشگر به‌گفتهٔ ورنر «توسط دو عامل محدود می‌شود؛ یکی امکان‌های ایجادشده به‌وسیلهٔ قواعد^۳ و دیگری ساختارهای تولیدشده توسط خود کنشگران» (۲۰۱۴، ص ۲۳۸) که در این روش نام ساختارهای معنایی پنهان بر آنها اطلاق می‌شود. اورمن در طرح این ایده تا حد زیادی وامدار بورديو و مفهوم عادتوارهٔ اوست. این ساختارهای معنایی می‌توانند به‌عنوان هویت سوژه درک شوند و این هویت توسط تکرار تصمیم‌گیری و کنشگری به یک شیوهٔ مشخص شکل می‌گیرد. پس با توجه به این واقعیت که در یک موقعیت جدید، کنشگر تمایل دارد به شیوه‌ای مشابه تصمیم گیرد و یا کنش کند، بحث بازتولید این ساختارها مطرح می‌شود. فرایند بازتولید ساختارها را نمی‌توان تکرار سادهٔ کنش همراه با عادت محض دانست، بلکه فرایندی خلاقانه بوده و بیانگر تنوعی نامحدود است.

مفاهیم کلیدی

ساختار معنایی پنهان

چنان‌که گفتیم، خلاقیت کنشگران در روش هرمنوتیک عینی توسط دو عامل محدود می‌شود که

1. structured and structuring structure

2. Maton

3. rules

یکی از آنها ساختارهای معنایی تولیدشده توسط خود آنهاست. اورمن و همکارانش (۱۹۷۹)، ص ۳۷۹) این ساختارها را چنین توصیف می‌کنند:

متون تعامل براساس قواعدی قابل‌بازسازی، ساختارهای معنایی عینی را می‌سازند و این ساختارهای معنایی عینی، ساختارهای معنایی پنهان خود تعامل را ارائه می‌کنند. این ساختارهای معنایی عینی متون تعامل یا به طور کلی پیش‌الگوهای^۱ ساختارهای اجتماعی عینی، واقعیت هستند و (اگر، نه به نحوی تجربی)، [لااقل] به نحوی تحلیلی، مستقل از بازنمایی انضمامی و نیت‌مندانه آن معناها تعامل که مد نظر افراد شرکت‌کننده در آن است، (وجود دارند). این را می‌توان بدین صورت گفت که یک متن، در لحظه‌ای که تولید می‌شود، یک واقعیت اجتماعی مستقل را می‌سازد که باید با فرایندهای خودش بازسازی شود، [واقعیتی که] نه می‌تواند به موقعیت کنشگری صحبت‌کنندگان و شرایط روانی آنان نسبت داده شود و نه به واقعیت ذهنی^۲ درونی^۳ مخاطبان.

چنان‌که از عبارات فوق پیداست، هرمنوتیک عینی معنا را به مثابه ساختاری اجتماعی می‌بیند که محصول و برآیند تعامل است. این روش بین سطوح متفاوت معنا در تعامل، تمایز می‌نهد. هر سخن خاص دارای سه سطح معنایی است: نخست، معنایی قطع‌نظر از بستر خاص تولید آن؛ دوم، معنایی با توجه به بستر سخن، یعنی معنایی که درون زنجیره‌ای مشخص از تعاملات وجود دارد و سوم، معنایی که سخن برای خود کنشگر دارد یا همان معنای ذهنی آن (مایوالد، ۱۹۹۹؛ به نقل از مایوالد، ۲۰۰۵، بند ۲۲). سطح نخست یا معنای عینی سخن دارای اهمیتی بنیادین برای هرمنوتیک عینی است، زیرا ساختاری را شکل می‌دهد که هدف این روش کشف آن است.

در اینجا، اصطلاح ساختار نشان‌دهنده آن است که کنش ورزی کنشگران امری تصادفی و نتیجه پیشامد صرف نیست، بلکه از الگویی خاص و قابل‌بازسازی تبعیت می‌کند که می‌تواند به‌عنوان یک ساختار پویا درک شود؛ همچنین، این ساختار نتیجه یک فعالیت صرفاً فردی که آن را نیت کنشگر می‌نامیم، نیست و به مجموعه‌ای کلی از گرایش‌هایی اشاره می‌کند که تا حدی در تصمیم‌های او ذوب شده‌اند.

مفهوم دیگر در عبارت «ساختارهای معنایی پنهان» مفهوم پنهان‌بودگی است. این مفهوم بیانگر آن است که این ساختارهای معنایی عموماً ناخودآگاه هستند و مستقل از نیت کنشگران عمل می‌کنند. در اینجا، بین سطح ظاهری کنش‌ها و ساختارهای ژرف تأثیرگذار بر آنها تمایز وجود دارد و درحالی‌که سطح در دسترس کنشگر قرار دارد و با نیت و معانی ذهنی کنش‌ها در ارتباط است، ساختارها دور از دسترس اندیشه و تفاسیر روزمره او هستند و به‌عنوان مولد فعالیت‌های وی عمل

1. prototypen

2. innerpsychische Realität

می‌کنند (فلیک، ۲۰۰۹، ص ۶۲). علت اطلاق صفت «عینی» بر این ساختارها نیز مستقل بودن آنها از تأملات ذهنی کنشگران است. بدین ترتیب، کنشگران اجتماعی در کنش‌هایی مشارکت می‌کنند که فقط تا اندازه‌ای توانایی تفسیر آنها را دارند.

مورد

اورمن، «هرمنوتیک عینی» را به‌عنوان روشی برای بازسازی «مورد - ساختارها»^۱ توصیف و مشخص کرده است (ورنت، ۲۰۱۴، ص ۲۳۶). گذشته از فرایند زمان‌بر و پرزحمت تحلیل در این روش، محققانی که از آن استفاده می‌کنند، معمولاً ترجیح می‌دهند که به‌جای بررسی موارد متعدد، بر یک مورد خاص تمرکز کنند. موضع هرمنوتیک عینی درباره‌ی تعمیم‌پذیری این مطالعات موردی، به‌مراتب رادیکال‌تر از موضع سایر روش‌های کیفی در جامعه‌شناسی است، زیرا اغلب آنها از ابتدای کار در پی پاسخگویی به سؤالات تحقیق با استفاده از نمونه‌ای به حد کافی گسترده هستند؛ بنابراین، در اینجا سؤالاتی اساسی درباره‌ی تعمیم‌پذیری در روش هرمنوتیک عینی پیش می‌آیند. سؤالاتی مانند اینکه «جامعه‌شناسان چگونه و با چه استدلالی در پی فهم الگوهای گسترده‌تر اجتماعی از خلال موارد فردی هستند؟». در ادامه بحث با تکیه بر مفهوم «مورد» به این‌گونه سؤالات پاسخ می‌دهیم.

سیلورمن^۲ برای تعمیم‌پذیری در مطالعات موردی، چهار راهکار را پیشنهاد می‌دهد: (۱) ترکیب کردن پژوهش کیفی با سنجش‌های کمی درباره‌ی جامعه؛ (۲) نمونه‌گیری هدفمند هدایت‌شده توسط زمان یا منابع؛ (۳) نمونه‌گیری نظری و (۴) استفاده از مدلی تحلیلی مبتنی بر این فرض که تعمیم‌پذیری در وجود هر مورد حضور دارد (سیلورمن، ۲۰۱۰، ص ۱۴۰). راهکار چهارم رادیکال‌تر از سه راهکار قبلی است. مطابق با این راهکار، از آنجا که ساختارهای بنیادین نظم اجتماعی در هر جایی یافت می‌شوند، مهم نیست که امر تحقیق را از کجا شروع کنیم، زیرا به هر مورد که بنگریم، همان نظم را خواهیم یافت (همان، ص ۱۴۷). به نظر می‌رسد که در هرمنوتیک عینی استدلال‌ها معطوف به این راهکار است.

ورنت معتقد است که در هرمنوتیک عینی اصطلاح «مورد» ریشه در مفهومی ساختاری دارد که طبق آن، یک پدیده خاص یا یک مورد، نه رخدادی ایزوله، بلکه نشانه‌ای از یک ساختار کلی است. این امر دو نتیجه را دربردارد: اول اینکه، یک مورد فقط بیانگر یک منظومه اجتماعی ذهنی یا فردی نیست و ساختارهایی عام را نیز نمایندگی می‌کند؛ دوم آنکه، خود این ساختارها را نمی‌توان

1. case-structure / fallstruktur

2. Silverman

مورد مطالعه و بررسی قرار داد، زیرا آنها در فراسوی مردها یا بیرون از آنها ظاهر نمی‌شوند و مسیر تجربی منتهی به عمومیت، از میان مطالعه موارد خاص می‌گذرد (ورنت، ۲۰۱۴، ص ۲۳۶). برای هرمنوتیک عینی، نظریه‌ای که یک مورد آن را نمایندگی می‌کند، الگویی است که از آن مورد فراتر می‌رود؛ بنابراین، چیزی که متن باید بازسازی کند، الگوهای عمومی کنش اجتماعی یا همان شیوه‌های برآمدن از عهده مسائل عمومی کنش هستند. بدین ترتیب، بازسازی ساختار یک مورد خاص، علاوه بر اینکه جزئیات یک نمونه خاص را روشن می‌کند، بینش‌هایی را هم درباره الگوهای عمومی فراهم می‌آورد و اجازه تعمیم را به پژوهشگر می‌دهد. برای مثال، نه تنها این الگوها به بازسازی شیوه‌ای می‌پردازند که یک فرد خاص با همسرش تعامل می‌کند، بلکه به بازسازی ساختارهای تعاملات خانوادگی نیز کمک می‌کنند.

قاعده

کنش اجتماعی بر پایه قواعد صورت می‌گیرد و در تطابق با آنها پدیدار می‌شود. تفسیر معنای کنش نیز تنها با مراجعه به دانش ما در باب قواعد امکان‌پذیر است. مفهوم قاعده دارای اهمیتی بنیادین برای دفاع از قابلیت روش شناسانه و معرفت‌شناسانه تفسیر در هرمنوتیک عینی است؛ زیرا از یک سو، به سرشت کنش اجتماعی مربوط است و از سوی دیگر، موضوع کلیدی بازسازی این کنش را ارائه می‌دهد. در این روش، ساختارهای معنایی پنهان به دلیل اینکه توسط قواعد ایجاد شده‌اند، قابل بازسازی‌اند. هرمنوتیک عینی با کمک این قواعد، پتانسیل‌های معنایی موجود در متن را شناسایی می‌کند و در این راه از عمل شناخت در کنش‌های روزمره کمک می‌گیرد.

مفهوم قاعده با مفهوم قرارداد^۱ متفاوت است؛ درحالی‌که قراردادها بحث هم‌نوایی^۲ (در مقابل انحراف) را درباره کنش مطرح می‌کنند؛ قواعد، افق جایگزین‌های کنش و نیز معنای این جایگزین‌ها را تعریف می‌نمایند. قواعد کنش را معین نمی‌کنند و به کنشگر نمی‌گویند که چه بکند، بلکه تنها قلمروی کنش‌های ممکن را مشخص می‌کنند. دانش ضمنی درباره قواعد، در روند اجتماعی شدن حاصل می‌شود. این قواعد آگاهانه از سوی کنشگران به کار نمی‌روند و شبیه به قواعد زبانی - همانند چیزی که چامسکی درباره توانایی زبانی مد نظر دارد - عموماً به نحوی ناخودآگاه، کنشگر را قادر می‌سازند که کنش معنادار تولید کند (ورنت، ۲۰۱۴، ص ۲۳۷).

قواعد مد نظر هرمنوتیک عینی شامل دامنه گسترده‌ای می‌شود که از دیدگاه اورمن و همکارانش مهم‌ترین آنها عبارتند از: (۱) قواعد مربوط به قابلیت‌های عام زبانی و یا قابلیت‌های خاص یک زبان

1. convention

2. conform

مانند قواعد نحوی و آوایی؛ ۲) قواعد مرتبط با قابلیت‌های ارتباطی و یا منظوری^۱ که تا حدی در کاربردها و بستر سخنان مشخص می‌شوند؛ ۳) قواعد عام مربوط به قابلیت‌های شناختی و اخلاقی و ۴) قواعد تاریخی- اجتماعی خاص که در زمان‌ها یا محیط‌های اجتماعی ویژه‌ای به کار می‌روند و نسبت به سه نوع قبلی دامنه محدودتری دارند (اورمن و همکاران، ۱۹۷۹، ص ۳۸۷).

اهداف

هرمنوتیک عینی نمی‌خواهد کاری را که در اغلب روش‌های کیفی معمول است، انجام دهد؛ یعنی در پی جمع‌آوری و صرفاً دسته‌بندی معانی ذهنی مصاحبه‌شوندگان نیست، کاری که اورمن از آن با عنوان منطق رده‌بندی^۲ یاد می‌کند و آن را در مقابل منطق بازسازی^۳ قرار می‌دهد. از آنجا که در روش هرمنوتیک عینی، توجه به واقعیت اجتماعی، مبتنی بر معناست؛ بنابراین، نه بر توصیف و نه بر تجربیات ذهنی یا نیت کنشگران تأکید می‌شود. هرمنوتیک عینی معتقد است که به جای رده‌بندی واقعیت‌ها تحت مفاهیم از پیش موجود، باید بر بازسازی آنها تمرکز کرد تا از این راه، زیرین‌ترین لایه یا همان جوهر واقعیت اجتماعی که معناست، کشف شود.

بنابراین، روش هرمنوتیک عینی به اینکه تولیدکنندگان متن در هنگام تولید آن، چه اندیشه، آرزو، امید یا باوری داشته‌اند، اهمیتی نمی‌دهد؛ یعنی، نیت ذهنی مرتبط با متن، محلی از اعراب ندارند و تنها چیزی که حائز اهمیت است، کشف و ارائه ساختارهای معنایی عینی متن در یک اجتماع خاص زبانی و تعاملی، از راه بازسازی آن ساختارهاست (رایشرس^۴، ۲۰۰۴، ص ۲۹۰). بدین ترتیب، در این روش تولیدکننده متن و دریافت‌کننده آن، هر دو به معنای افرادی که از زاویه روان‌شناختی دیده می‌شوند، ناپدید می‌گردند و ساختارهای واقعی و عینی تعاملات مورد بررسی قرار می‌گیرند.

به منظور مقابله با برخی بدفهمی‌ها، یک نکته مهم و حیاتی را نباید از قلم انداخت و آن نیز هدف این روش است که صرفاً آشکار کردن و دستیابی به معنای پنهان سخن کنشگر نیست؛ بلکه هدف آن، بازسازی روابط بین نیت آشکار و معنای پنهان اظهارات است، یعنی تفاوت‌ها، تنش‌ها و حتی تناقضات بین معنای پنهان کنش و معنای آشکار آن یا همان نیت کنشگر.

۱. illokutive Kompetenz این نوع قواعد هنگامی استفاده می‌شوند که مراد گوینده معنای لفظی سخنش نباشد و او معنایی دیگر را دنبال کند. برای نمونه، منظور از جمله «خسته نباشید» دانشجویان خطاب به استاد در دقایق پایانی کلاس، درخواست پایان تدریس یا تعطیلی کلاس است.

2. logic of reconstruction / Rekonstruktionlogik

3. logic of subsumption / Supsumptionslogik

4. Reichertz

اصول تفسیر

هسته مرکزی روش هرمنوتیک عینی، تحلیل متوالی و ابزار بنیادین آن آزمایش فکری^۱ است تا از این طریق، داستان‌هایی متفاوت یا به عبارت دیگر، بسترهای مختلفی را صورت‌بندی کند که متن در دست تفسیر، بتواند به خوبی در آن بسترها جای گیرد. این روند، منجر به آشکار شدن دلالت‌های پنهان یک سخن که همان ساختار معنایی عینی آن است، خواهد شد. روش هرمنوتیک عینی با سه اصل تفسیر مشخص می‌شود که روند بازسازی معنا در این روش بر پایه این سه اصل قرار دارد. این اصول عبارت‌اند از: ۱) چشم‌پوشی از بستر^۲؛ ۲) متوالی بودن^۳ و ۳) گستردگی^۴ (ورنت، ۲۰۱۴، ص ۲۳۹؛ تیچر و همکاران، ۲۰۰۰، ص ۲۰۱).

اصل اول: چشم‌پوشی از بستر

این اصل از پژوهشگر می‌خواهد که پیش از تفسیر متن، زمینه و بستر واقعی متن را نادیده انگارد و به گونه‌ای عمل کند که گویی چیزی درباره آن نمی‌داند. این اقدام روشمند به او کمک می‌کند تا به گونه‌ای تحلیلی، بین معنای عینی یک سخن و معنای آن در یک بستر معین، تفاوت قائل شود. این تفاوت، مفسر را قادر می‌سازد تا دو سطح پنهان و آشکار معنا را در هر متن در تقابل با یکدیگر قرار دهد و از این راه، قادر به بازسازی ساختارهای معنایی پنهان باشد (ورنت، ۲۰۱۴، ص ۲۳۹). بنابراین، پیروی از این اصل به ما اطمینان می‌دهد که آن معناهای مبهم عبارات که در مکالمات روزمره به دلیل در نظر گرفتن بستر سخنان، از آنها چشم‌پوشی شده است، در امر تفسیر افشا شوند. از این رو، می‌توان گفت عملیات حیاتی‌ای که هرمنوتیک عینی به کار می‌گیرد تا به سطح پنهان معانی برسد، طرح‌ریزی بسترهایی است که هر بخش از متن مورد نظر بتواند به نحوی طبیعی و مناسب در آنها ظاهر شود. برای جمع‌آوری این بسترهای ممکن، پژوهشگر شروع به ساختن «داستان‌های» کوتاهی می‌کند که تا حد امکان عینی و ملموس هستند و مطابق با قضاوت شهودی افراد متعلق به همان اجتماع، سخن مورد نظر بتواند در هر کدام از آنها، به خوبی جای گیرد یا با آن داستان‌ها سازگار باشد.

به منظور پوشش تمامی خوانش‌های ممکن، این مجموعه باید شامل غیرمحمول‌ترین بسترها نیز باشد (مایوالد، ۲۰۰۵، بند ۲۶) و تنها شرط محدودکننده، شرط سازگاری است. این شکل از تفسیر که در آن تیت هر کدام از طرفین کنش در «تمام» حالات ممکن بررسی می‌شود، افزون بر اینکه در مقابل فهم روزمره قرار دارد، با شیوه‌های معمول تفسیر نیز متفاوت است که در آنها

1. thought experiment / Gedankenexperiment

2. exclude the context / Kontextfreiheit

3. sequentiality / Sequenzialität

4. extensivity / Extensivität

مفسران سعی می‌کنند گزینه‌های واقعاً ممکن را مدّ نظر قرار دهند. اگر پژوهشگر در مسیر یافتن این خوانش‌ها، به دنبال بستریایی نزدیک به بستر واقعی یک سخن باشد، این خطر بزرگ وجود دارد که ساختارهای معنایی پنهان یک سخن آشکار نگردند.

اصل دوم: متوالی بودن

اصل تحلیل متوالی نیز دقیقاً همانند اصل پیشین، مفسّر را وامی‌دارد تا به‌جای آنکه خصوصیات متن را با ارجاع به اطلاعاتی درباره‌ی بستر آن شرح دهد، از دینامیک خود متن پیروی کند. طبق این اصل، متن به واحدهای کوچک‌تری تقسیم‌بندی می‌شود و سپس تفسیر آنها به‌شکلی متوالی صورت می‌گیرد. این نوع تحلیل که علاوه بر هرمنوتیک عینی، در روش‌های تحلیل روایت و تحلیل گفتگو نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد، یک ویژگی بنیادین دارد و آن این است که مبتنی بر ساختار زمانی-منطقی متن است. فلیک خاطر نشان می‌سازد که با کمک این اصل، ایده‌ی نظم اجتماعی که خود را در تعاملات اجتماعی بازسازی می‌کند، در قالب اصطلاحات روش‌شناختی قرار می‌گیرد (فلیک، ۲۰۰۹، ص ۳۳۴). روش هرمنوتیک عینی با به‌کارگیری این اصل، می‌خواهد که از روند زمانی رویدادها که در متن انعکاس یافته است، پیروی کند تا از این راه، معانی اجتماعی را از فرایند کنش‌ها بیرون کشد.

اصل متوالی بودن تفسیر در هرمنوتیک عینی از این ایده‌ی محوری استنباط می‌شود که بین ساختارها و فرایندهای^۱ متوالی بازتولید آنها شباهتی دقیق وجود دارد؛ یعنی، ساختارها عموماً به‌شکل فرایند بازتولیدشان وجود دارند و از طریق این فرایند آشکار می‌شوند. بازتولید یک ساختار نمی‌تواند خودش را در یک عبارت یا سخن منفرد نشان دهد و دنبال کردن انتخاب‌هایی که در نهایت یک متن را تولید می‌کنند، ضروری است. از آنجاکه بازتولید هر ساختار، به‌شکل انتخاب پی‌درپی گزینه‌ها در خلال زمان روی می‌دهد و این گزینه‌ها توسط قواعد اجتماعی در دسترس کنشگر قرار می‌گیرند، می‌توان نتیجه گرفت که فرایندهای مذکور به‌طور طبیعی متوالی‌اند. در هر لحظه و در هر موقعیتی، ساختارها با جایگزین‌های ممکن برای کنش مواجه می‌شوند و مشخصه‌ی یک ساختار خاص، در الگوی انتخاب‌های آن واقع است. بنابراین، اصطلاح «متوالی بودن» فقط حاکی از نظم زمانی محض در عبارات متن نیست و بیانگر آن است که در جهان اجتماعی، ساختارها در فرایندی دائمی قرار دارند که در طی آن، باید کنش‌هایی از میان جایگزین‌های معین انتخاب شوند. کنش‌های انتخاب‌شده، جایگزین‌های دیگری در دسترس قرار می‌دهند که از میان آنها، فرد باید دوباره دست به انتخاب زند و به همین ترتیب، این روند ادامه می‌یابد (ورنت، ۲۰۱۴، ص ۲۴۲). تنها هنگامی پژوهشگر می‌تواند

1. processes

بگوید که یک ساختار با موفقیت بازسازی شده است که یک چهارچوب نظام‌مند در مجموعه‌ای از این انتخاب‌ها تشخیص داده شود.

برای روشن شدن موضوع، اورمن از مثال سلام و علیک^۱ استفاده می‌کند. هنگامی که همکارم به من «سلام» می‌کند، تنها دو راه برای واکنش وجود دارد؛ یا پاسخ را می‌دهم، یا اینکه با سکوت کردن، از پاسخ به سلام وی اجتناب می‌کنم. گزینه دوم به معنای سرباز زدن از انتخاب کردن نیست، بلکه انتخابی حاکی از این است که من علاقه‌ای به تعامل با فرد سلام‌کننده ندارم. هر احتمال دیگری همچون وانمود کردن به اینکه سلام وی را نشنیده‌ام، صرفاً ضرورت تصمیم‌گیری بین دو گزینه را به تأخیر می‌اندازد. حال اگر من بخواهم پاسخ سلام وی را بدهم، دوباره حداقل دو گزینه دیگر را پیش روی دارم؛ اینکه مشتاقانه و یا با ناراحتی این کار را انجام دهم، این روند می‌تواند به همین شکل، گزینه‌های دیگری در هر مرحله پیش روی من قرار دهد (اورمن، ۲۰۰۰؛ به نقل از مان و شوایگر^۲، ۲۰۰۹، ص ۴۴۷). بنابراین، از دیدگاه هرمنوتیک عینی، کنش اجتماعی ماهیتاً متوالی است و این توالی موقعیت‌های سلام و علیک را می‌توان به تمام کنش‌های انسانی تعمیم داد. در هر لحظه، حتی هنگامی که فرد با دیگری تعامل نمی‌کند، درباره اینکه چگونه یک موقعیت بایستی ادامه یابد، انتخاب‌هایی صورت می‌گیرد و هر تصمیمی که او می‌گیرد، معنای مشخصی دارد که توسط قواعد اجتماعی تعیین می‌شود. در این پروسه باز، ساختارها خود را توسط نظام معین تصمیماتی که اخذ می‌شوند، بازتولید می‌کنند.

به‌عنوان یکی از نتایج عملی این اصل، تفسیرهای صورت گرفته از عبارات پیاپی یک متن به‌نحوی زنجیروار به یکدیگر متصل می‌شود و پژوهشگر را قادر به شکل‌دهی بستر جدیدی به نام بستر درونی می‌کند. اورمن تفاوتی ظریف بین بستر درونی و بستر بیرونی^۳ یک متن قائل می‌شود، زیرا این دو بستر نقش‌های متفاوتی را در امر تفسیر ایفا می‌کنند. بستر بیرونی که همان بستر واقعی سخنان است، به اطلاعاتی درباره مورد یا رخداد گزارش شده اشاره دارد که در گزارش یا متنی که باید بازسازی شود، گنجانده نشده است. در مقابل آن، بستر درونی قرار دارد و به اطلاعاتی تجمعی اشاره می‌کند که از تحلیل متوالی حاصل شده باشند، یعنی نتیجه تفسیر بخش‌های پیشین متن است (تیچر و همکاران، ۲۰۰۰، ص ۲۰۱-۲۰۲).

درحالی‌که دانش مفسر در باب بستر بیرونی، باید در ابتدای کار به‌نحوی سختگیرانه کنار گذاشته شود، بستر درونی تفسیرها همواره باید مد نظر او باشد. دلیل این امر آن است که معنای هر عبارت از متن باید به‌عنوان بخشی از پروسه بازتولید ساختار در نظر گرفته شود؛ یعنی، پژوهشگر

1. greeting

2. Mann & Schweiger

3. external context

باید در تفسیر هر عبارت، به جایگاه آن در متن و همچنین ارتباط آن با ساختاری که از تفسیر عبارات پیشین حاصل شده است، توجه داشته باشد. بنابراین، بستر درونی می‌تواند و در واقع، باید برای ممانعت از برخی خوانش‌ها مورد استناد قرار گیرد.

نتیجه عملی دیگر حاصل از این اصل آن است که به هیچ وجه اجازه پرش را هنگام تفسیر متن نمی‌دهد. انجام این پرش‌ها، به خصوص هنگام تفسیر عبارت‌هایی که بازسازی معنایشان دشوار می‌نماید، این خطر را دربردارد که پژوهشگر فقط در جستجوی آن دسته عباراتی است که با فرضیات او همخوانی دارند و از کشف ساختارهای معنایی پنهان بازماند.

اصل سوم: گستردگی

اصل گستردگی بیانگر آن است که نیازی به تفسیر تمام متن نیست و ساختار یک مورد را می‌توان از بخش‌های کوچکی از متن استخراج کرد (لوگر و هوفمیر-تسلوتنیک، ۱۹۹۴، ص ۲۹۹). این بخش‌ها را باید جزء به جزء تحلیل کرد و بیش از آنکه تفسیر وارد وسعت شود، باید به عمق ورود کند. احتمالاً این اصل بارزترین مشخصه هر منوتیک عینی برای کسانی است که با این روش آشنا نیستند. اتخاذ این رویکرد، هر منوتیک عینی را مکرراً در معرض این نقد قرار می‌دهد که این روش عدالت را در رابطه با داده‌هایش رعایت نمی‌کند؛ زیرا هر روش تفسیری باید یک متن را به‌عنوان یک کل در نظر گیرد و همه آن را تفسیر کند. افزون بر این، هر منوتیک عینی به‌جای تمرکز بر عبارات مهم‌تر یک متن، به بخش‌های قابل اغماض آن اهمیت می‌دهد و به تحلیل عمیق و بسیار دقیق آن بخش‌ها می‌پردازد.

پاسخ هر منوتیک عینی به چنین نقدهایی بر این ایده استوار است که بخش‌های کوچکی از یک متن و حتی قسمت‌های به‌ظاهر بی‌اهمیت آن، این قابلیت را دارند که درباره واقعیت اجتماعی موجود در پس متن چیزی بگویند. در واقعیت اجتماعی، پدیده ایزوله وجود ندارد، کنشگران نمی‌توانند خارج از جهان اجتماعی عمل کنند و کنش‌های ایشان تنها به‌واسطه قواعد خاص این جهان معنا می‌یابند (ورنت، ۲۰۱۴، ص ۲۴۳). از این‌رو، هر عبارتی که در متن وجود دارد، توسط یک ساختار خاص تولید شده است؛ پس دقیقاً همانند عادتواره یک فرد که محدود به کنش‌های خاصی نیست و خود را در هر فعالیت وی نشان می‌دهد، در اینجا نیز یک ساختار یکسان، بنیاد کل متن را تشکیل می‌دهد و خود را در هر بخش از آن بیان می‌کند.

همانند دو اصل قبلی، اصل گستردگی می‌کوشد تا پایه تفسیرها را در خود متن قرار دهد و نه در مفاهیم ذهنی پژوهشگر درباره یک مورد. مفسری که از بخش‌های خاصی از متن به دلیل بی‌اهمیتی ظاهری‌شان چشم‌پوشد، به داده‌های خویش آسیب خواهد زد؛ از این‌رو، او باید همه

اجزای هر بخش از متن را مورد تفسیر قرار دهد. در مکالمات روزمره، معمولاً مهم‌ترین بخش سخنان یک فرد مورد توجه قرار می‌گیرد، اما تفسیری که در پی ساختارهای پنهان معناست، بایستی خود را از قید این دیدگاه روزمره رها سازد. این نوع تفسیر باید متوجه عناصر به ظاهر بی‌اهمیت یک متن باشد؛ یعنی، عناصر معناداری که تحت کنترل آگاهانه کنشگر نیستند. معمولاً سطح پنهان معنا، به نحو ساده‌تری در بخش‌های کمتر قابل توجه سخنان کنشگران آشکار می‌گردد، زیرا تسلط بر دلالت‌های معنایی چنین بخش‌هایی برای آنها دشوار است (ورنت، ۲۰۱۴، ص ۲۴۴). بنابراین، پریدن از روی بخش‌های به ظاهر بی‌اهمیت متن، افزون بر اینکه اصل متوالی بودن را نقض می‌کند، می‌تواند بسیار پرهزینه باشد، زیرا آن بخش‌ها می‌توانند ساختار معنایی یک مورد را به نحوی قابل توجه تغییر دهند. علاوه بر این، باید هنگام تفسیر متن به عناصر فرازبانی موجود در آن، همچون لحن صحبت و موارد مشابه نیز توجه کرد.

گام‌های عملی در فرایند تفسیر

اکنون باید به نحو روشنی به این سؤال پاسخ دهیم که چگونه می‌توان با استفاده از روش هرمنوتیک عینی یک متن را تحلیل کرد. شبیه به هرمنوتیک فلسفی و کلاسیک، این روش را نیز نمی‌توان به سادگی آموخت. هر چند از هرمنوتیک عینی معمولاً به عنوان یک هنر^۱ یاد می‌شود، اما با وجود آن، این روش از ارائه گام‌هایی عملی برای فرایند تفسیر پرهیز نمی‌کند. فرایند تفسیر در هرمنوتیک عینی معمولاً به دو شیوه انجام می‌گیرد (رایشترس، ۲۰۰۴، ص ۲۹۱؛ تیچر و همکاران، ۲۰۰۰، ص ۲۰۱؛ لوگر و هوفمیر-تسلوئتیک، ۱۹۹۴، ص ۲۹۹):

۱. تحلیل متوالی داده‌ها که به شکلی گام‌به‌گام و با شیوه خاص هرمنوتیک عینی صورت می‌گیرد.
 ۲. تحلیل دقیق^۲ یا جزء‌به‌جزء^۳ متن که در هشت سطح انجام می‌شود.
- نوع دوم آن؛ یعنی تفسیر دقیق، یک چهارچوب تفسیری مشتمل بر هشت گام ارائه می‌کند (اورمن، ۱۹۷۹، ص ۳۹۵-۴۰۲). این چهارچوب مختص تفسیر تعاملات است و نمی‌توان از آن برای تحلیل همه متون بهره گرفت. اورمن نیز در سال‌های اخیر خود را از آن دور نگه داشته است؛ بنابراین، از آن چشم می‌پوشیم و به بررسی نوع اول، یعنی انجام تفسیر با تکیه بر اصل تحلیل متوالی و با روش خاص هرمنوتیک عینی می‌پردازیم. به گفته رایشترس «این شیوه، متداول‌ترین شکل هرمنوتیک عینی است، چون بیش از همه، در پی یافتن یک مفهوم کلی است» (رایشترس، ۲۰۰۴، ص ۲۹۱).

1. Kunstlehre

2. fine analysis

3. detailed analysis

نخستین گام در فرایند تحلیل متن، انتخاب نقطه شروع تفسیر است. برای این کار موقعیت‌های ابتدایی و بخش‌های نخستین متن بر سایر قسمت‌ها ترجیح دارند، زیرا میزان زیادی از ارتباطات ساختاری بین کنشگران را آشکار می‌سازند (مان و شوایگر، ۲۰۰۹، ص ۴۴۷). با این حال، الزامی برای انتخاب آنها نیست و مفسر می‌تواند عمل تفسیر را از هر عبارت دلخواهی آغاز کند. آنچه در این روش اهمیت دارد، توالی تفسیر است و فقط در صورت رعایت آن است که یک چرخه کامل بازتولید ساختار، بازسازی می‌شود.

در گام بعد، نوبت به انتخاب واحدهای معنایی می‌رسد؛ یعنی بخش‌هایی از متن که باید جداگانه تحلیل شوند. دستورالعمل خاصی برای اندازه این واحدهای معنایی وجود ندارد و تصمیم‌گیری در این باره در عمل مشخص می‌شود و بر عهده پژوهشگر است. از آنجا که از دیدگاه هرمنوتیک عینی «هیچ چیزی» اتفاقی رخ نمی‌دهد و هر جزء کوچک از متن نیز دارای انگیزه‌های ساختاری است؛ این واحدهای معنایی، به‌ویژه در آغاز کار، معمولاً تا حد امکان کوتاه‌اند و برای مثال، می‌توانند یک کلمه، یک جمله و یا بخشی از یک جمله باشند.

اکنون فرایند تفسیر را با واحد معنایی نخستین آغاز می‌کنیم. در این مرحله، با تکیه بر اصل اول تفسیر، بیشترین بسترهای ممکن برای این واحد ساخته می‌شود و معنای عینی آن - یعنی معنای واحد بدون در نظر گرفتن شرایط بسترش - بازسازی می‌شود. برای این منظور، پژوهشگر داستان‌هایی را طرح‌ریزی می‌کند که واحد معنایی موردنظر با هر کدام از آنها به‌خوبی سازگار باشد؛ چنان‌که گفته شد، این داستان‌ها باید تا حد امکان متنوع و حتی در تقابل با یکدیگر باشند. گام بعدی، یافتن چیزی است که این مجموعه از بسترها ارائه می‌کنند، یعنی باید خصوصیات ساختاری مشترک در این داستان‌ها را شناسایی کرد (فلیک، ۲۰۰۹، ص ۳۵۲). معنای پنهان این واحد معنایی را می‌توان از طریق تقابل این بسترهای ممکن با بستر واقعی آن بازسازی کرد و نخستین گام را برای بازسازی ساختار معنایی مورد برداشت.

پس از آن، مفسر به بررسی این موضوع می‌پردازد که این واحد معنایی ممکن است چه واحد معنایی پسینی را به دنبال داشته باشد؛ مثلاً، اگر متن مورد تفسیر مربوط به تعامل دو نفر باشد، او می‌پرسد: فرد دیگر در این موقعیت، می‌تواند چه بگوید یا چه کاری را انجام دهد؟ پاسخ به این سؤال، تنوعی از جایگزین‌های ممکن را درباره ادامه تعامل تولید می‌کند. اکنون پژوهشگر باید همانند گام پیشین، شرایط ساختاری را که مجموعه این بسترهای ممکن ارائه می‌کنند، مشخص کند. اکنون واحد معنایی بعدی که در بستر واقعی رخ داده است، در تقابل با شرایط ساختاری حاصل از جایگزین‌های ممکن قرار می‌گیرد که اتفاق نیفتاده‌اند. با بررسی اینکه چرا آنها از جانب کنشگر انتخاب نشدند، مفسر اطلاعات بیشتری درباره ساختار معنایی به دست می‌آورد. ساختاری

که تا اینجا حاصل شده، در برابر واحدهای معنایی بعدی آزموده می‌شود. با توسعه بستر درونی، امکان‌های معنایی حاصل از آزمایش فکری گام به گام در طول پیشرفت کار محدودتر می‌گردد و به تدریج، خصوصیات ساختاری مورد مشخص می‌شوند تا هنگامی که ساختار یک مورد خاص بازسازی شود.

بدین ترتیب، پژوهشگر برای بازسازی یک ساختار معنایی به عنوان یک «مورد - ساختار» باید دو پارامتر را در نظر گیرد؛ پارامتر اول در بردارنده تمام قواعد معنا سازی است که برای هر موقعیت خاص، یک فضای معین کنش را باز می‌کنند و پارامتر دوم به گزینش تصمیمات کنشگر اشاره دارد که در هر موقعیت، فضای باز شده برای کنش را پر می‌کند، تصمیماتی که کنشگر لزوماً از روند اتخاذ آنها آگاه نیست. خود اورمن (۱۹۸۳، ص ۲۳۶) این مراحل را این گونه شرح می‌دهد:

«در چهارچوب هرمنوتیک عینی، بازسازی ساختار معنایی عینی یک عبارت خاص را نخست با گفتن داستان‌هایی درباره موقعیت‌های تا حد امکان متنوع و متضادی آغاز می‌کنیم که آن عبارت بتواند در آنها به شکلی سازگار به کار رود و به گونه‌ای عملی با شرایط متداول آن [داستان]ها در تناسب باشد. در گام بعد، این داستان‌های گفته شده که نشان‌دهنده سازه‌های ضمنی حاصل از آزمایش فکری^۱ هستند، آشکارا به خصوصیات ساختاری عامی تعمیم داده می‌شوند که در آنها بیان شده است و در گام سوم، این خصوصیات ساختاری عام با شرایط بسترمند واقعی‌ای مقایسه می‌شوند که عبارت تحلیل شده در آن واقع شده بود».

در این بخش، ذکر یک مثال می‌تواند تا حد زیادی به روشن شدن مراحل فوق کمک کند. فرض کنید که جمله «بهش گفتم، من خوشم نمیاد تو پیش اون بری» بخشی از یک مصاحبه است و از طرف مردی بیان شده است که درباره روابط خویش با همسرش سخن می‌گوید. در بستر فوق، منظور این مرد کاملاً مشخص است و دشوار به نظر می‌آید که جمله او خطاب به همسرش مستعد تحلیلی عمیق‌تر باشد، اما تفسیر آن با کمک روش خاص هرمنوتیک عینی، معانی پنهان این سخن را آشکار خواهد کرد. در نخستین گام باید بسترهایی سازگار با جمله «من خوشم نمیاد تو بری پیش اون» بسازیم. نمونه‌هایی از این بسترها می‌توانند این گونه باشد: (۱) مادر یک کودک نظر مساعدی نسبت به یکی از دوستان وی ندارد و این جمله را خطاب به فرزندش می‌گوید؛ (۲) سرکرده یک گروه مافیایی این جمله را خطاب به یکی از اعضای تحت امرش بیان می‌کند. ما در اینجا به همین دو بستر کفایت می‌کنیم، اما پژوهشگر باید تا حد امکان به ساختن داستان‌هایی از این دست ادامه دهد.^۲

1. implizite gedankenexperimentelle Konstruktionen

۲. هنگام ساخت چنین بسترهایی، وجود برخی کلمات در واحد معنایی مورد تحلیل، می‌تواند تعداد بسترهای ممکن را تا حد زیادی کاهش داده و به شرایطی خاص محدود کند. توصیه هرمنوتیک عینی در این گونه موارد آن است که -

در گام بعدی، باید خصوصیات مشترک بسترهای سازگار با این جمله را شناسایی کنیم؛ چنان‌که قضاوت شهودی ما گواهی می‌دهد، در هر دو بستر فوق به‌سختی می‌توان جای گوینده جمله و مخاطب آن را عوض کرد، یعنی به دشواری می‌توان تصور کرد که این جمله از سوی یک کودک خطاب به مادرش و یا از سوی عضو گروه خطاب به رئیسش بیان شود. این بدان معناست که گوینده این جمله، در بسیاری از موارد، سمت‌های اقتدار را در اختیار دارد و در موضعی قرار می‌گیرد که نظرش برای مخاطب جمله مهم است. این بسترها نشان می‌دهند که گوینده جمله فوق این حق را دارد که نظرش را به مخاطب بگوید و به‌طور کلی، وی مدعی است که حقی برای اعمال سلطه دارد. در مقابل نیز فردی که مخاطب این جمله قرار می‌گیرد، برای آنکه ارتباطش با گوینده جمله دچار مشکل نشود، باید در رابطه‌اش با شخص سوم تجدیدنظر کند؛ بنابراین، می‌توان گفت که معنای عینی این سخن دربردارنده نوعی اقتدار، سلطه و یا طلب آن است.

اکنون، این شرایط ساختمند حاصل از بسترهای ممکن را با بستر واقعی این سخن مقایسه می‌کنیم. در نتیجه این مقایسه می‌توان فرضیاتی را درباره ساختار روابط بین این زوج طرح کرد؛ برای مثال، این فرض که رفتار این مرد با همسرش رفتاری اقتدارگرایانه است و او در رابطه خود با همسرش، نوعی سلطه مردانه را اعمال می‌کند. ممکن است ایده «سلطه» برای این زن و شوهر کمی ناراحت‌کننده باشد و حداقل مرد با آن مخالفت ورزد و بگوید که من فقط نظر خودم را گفته‌ام و حق انتخاب را به عهده همسرم گذاشته‌ام. این موضوع به‌وضوح نشان می‌دهد که یک تفسیر علمی لزوماً با فهم خود کنشگران مطابقت نمی‌کند و این امر دلالت بر مفهوم «معنای پنهان» دارد، زیرا کنشگری تحکیم‌گونه که فعلاً تنها در یک اظهار بازسازی شده است، در آگاهی کنشگران نیست.

در ادامه تفسیر باید واکنش‌های ممکن به جمله فوق را صورت‌بندی کرد؛ در این مثال، به‌عنوان واکنش‌های محتمل، مخاطب جمله می‌تواند بپذیرد که اشتباه کرده است و عذرخواهی کند یا اینکه علت کارش را توضیح دهد. فرایند تفسیر با در تقابل نهادن این بسترهای ممکن با واکنش واقعی پیش می‌رود. بستر واقعی در مثال فوق می‌تواند این جمله باشد که «تو هم که به همه‌چی گیر میدی». در اینجا شاهد انحراف از واکنش‌های مورد انتظار هستیم؛ زن ادعای ضمنی نهفته در سخن مرد را به‌شکلی غیرمستقیم انکار می‌کند و حق اعمال سلطه از سوی همسرش را زیر سؤال می‌برد.

بدین ترتیب، هرچند در ظاهر جمله «بهش گفتم من خوشم نیامد تو بری پیش اون» هیچ‌گونه

→ ساختار جمله حفظ شود، اما کلمات محدودکننده در بسترهای مختلف با کلماتی دیگر جایگزین گردند. برای مثال، در فرایند تحلیل جمله «کی دوباره کار کلاسی به ما می‌دهید؟» که توسط دانش‌آموزی خطاب به معلم خود گفته شده، برای آنکه بسترهای ممکن فقط به کلاس درس محدود نشوند، ساختار جمله حفظ شده و تنها عبارت «کار کلاسی» تغییر می‌کند. به‌عنوان یک بستر ممکن، فردی مقداری پول به یکی از آشنایانش قرض داده و از او می‌پرسد «کی دوباره این پول را به ما می‌دهید؟» (ورنت، ۲۰۰۹، ص ۴۷-۴۸).

امر یا اجباری دیده نمی‌شود، اما تفسیر آن به روش هرمنوتیک عینی نشان می‌دهد که این جمله از سوی کسانی بیان می‌شود که سمت‌های اقتدار را در اختیار دارند و نوع آشکار یا پنهانی از خصلت سلطه‌گری را بر مخاطب خود تحمیل می‌کند. اکنون با چشم‌پوشی از ورود به جزئیات بیشتر تفسیر، می‌توان فرضیه‌ای مقدماتی را درباره این سلطه و تعارضات ناشی از آن ارائه داد و با پیش رفتن در متن، به این فرضیه شاخ‌وبرگ داد و بر جزئیات و دقت آن افزود که اصولاً این کار با تکرار همان فرایندهای پیشین صورت می‌گیرد؛ یعنی، توضیح فضای کنش باز شده و در تقابل نهادن آن با گزینه‌های واقعی انتخاب شده.

اعتبار

با توجه به اینکه از عمر پژوهش‌های کیفی بیش از چند دهه نمی‌گذرد، مباحث مختلفی درباره اعتبار و پایایی این روش‌ها در جریان است و هنوز «مسئله چگونگی ارزیابی تحقیقات کیفی حل نشده» باقی مانده است (فلیک، ۲۰۰۹، ص ۳۸۳). اما قدر مسلم آن است که مفاهیم اعتبار و پایایی، چنان‌که در پژوهش‌های کمی به کار می‌روند، در تحقیقات کیفی کاربرد ندارند. در روش‌هایی چون هرمنوتیک عینی، می‌توان معیار اعتبار را براساس عمل تفسیر سنجید، یعنی اینکه تفسیر صورت گرفته تا چه میزان واقعیت اجتماعی را بازنمایی می‌کند و تا چه حد برساخته ذهن مفسر است. از این‌رو، محققان در این روش سعی کرده‌اند تا از راه‌های مختلف امکان دخل و تصرف ذهنی مفسر را به حداقل برسانند؛ از جمله این راه‌ها می‌توان به تلاش برای اتکای تفسیر بر قواعدی که امکان کنش را فراهم می‌آورند، پایبندی تمام و کمال به متن، و اتکا به گروه پژوهشگران اشاره کرد.

قواعد

از آنجا که روش هرمنوتیک عینی برای تفسیر داده‌ها از قواعد معینی کمک می‌گیرد؛ بنابراین، به نحوی بین‌الذهانی^۱ معتبر است (مان و شوایگر، ۲۰۰۹، ص ۴۴۸). در هرمنوتیک عینی اعتبار تفسیر به اعتبار قواعدی وابسته است که تفسیر بر مبنای آنها صورت می‌گیرد و با اثبات اعتبار این قواعد می‌توان اعتبار تفسیر را اثبات کرد. بررسی اعتبار قواعد مورد بحث، به نحوی ناگزیر تنها با استناد به خود این قواعد و در نظر گرفتن رواجشان ممکن است؛ به عنوان نمونه، برای اثبات اعتبار یک قاعده زبانی، کافی است که ما نشان دهیم که آن قاعده در بین اعضای جامعه رایج است. تشخیص این امر منوط به آن است که فرد توانایی درک و به‌کارگیری آنها را داشته باشند. پس وجود این توانایی در پژوهشگر، می‌تواند بنیانی را برای استقرار اعتبار تفسیر در هرمنوتیک عینی فراهم آورد.

1. intersubjectively

متن

معنا تنها می‌تواند در شکل نمادین خود بروز یابد و جز از طریق بازنمایی نمادین^۱، راه دیگری برای دسترسی به آن وجود ندارد. در نگاه هرمنوتیک عینی جهان معنا توسط متنی نمایندگی می‌شود که جزء به جزء از روی تعامل نوشته شده است و تنها مرجع برای بازسازی ساختارهای معنایی پنهان به‌شمار می‌رود. این روش برای تأمین اعتبار تفسیرهایش، شدیداً به متن به‌عنوان داده‌ای تثبیت‌شده برای مباحثه علمی متکی است و بدون چنین متنی، نقد و کنترل تفسیر توسط اجتماع علمی غیرممکن خواهد بود، زیرا تنها زمانی می‌توان گفت که یک تفسیر به‌نحوی بین‌الذهانی قابل درک است که دقیقاً از یک متن استخراج شود و برای همگان یکسان باشد (ورنت، ۲۰۱۴، ص ۲۴۱). التزام شدید به متن و استخراج معنای عبارات از متن براساس قواعدی خاص، پژوهشگر را از ارائه فرضیات دربارهٔ نیات ذهنی کنشگران برحذر می‌دارد، زیرا دقت و صحت این فرضیات به‌هیچ‌وجه قابل کنترل و بررسی نیست؛ بنابراین، تمرکز شدید بر متن، مشکل موجود در روش‌های تفسیری متکی بر برداشت‌های ذهنی در شناسایی معنای متون را حل می‌کند.

گروه

انجام تفسیر در یک گروه موجب افزایش تنوع و نیز گسترش، تصحیح و کنترل دیدگاه‌های ذهنی مطرح‌شده توسط مفسران دربارهٔ متن و مانع تفسیر متن بر وفق پیش‌زمینهٔ ذهنی یک پژوهشگر منفرد می‌شود. افزون بر این، انجام تفسیر توسط گروه، روشی استدلالی برای تولید بین‌الذهان و درک‌پذیری است که به‌نحوی آشکار با داده‌ها و تفسیرشان سروکار دارد؛ بنابراین، می‌توان از وجود گروه برای اعتبار بخشیدن به تفاسیر انجام‌گرفته استفاده کرد (فلیک، ۲۰۰۹، ص ۳۵۴). البته لازم به ذکر است که هرچند انجام این روش به‌صورت گروهی می‌تواند نقطهٔ قوتی برای اعتبار کار باشد، اما هیچ الزامی برای انجام آن به‌صورت گروهی وجود ندارد، زیرا منابع بسیاری وجود دارند که هیچ اشاره‌ای به لزوم انجام گروهی این روش نکرده‌اند. افزون بر این، تعداد زیادی از تحقیقات انجام‌گرفته توسط این روش به‌صورت انفرادی بوده‌اند.

عرصهٔ کاربرد

این واقعیت که هرمنوتیک عینی به جهان به‌مثابه متن می‌نگرد، حاکی از گستردگی دامنهٔ موضوعاتی است که می‌تواند به آنها پردازد. تا آنجا که به عرصهٔ کاربرد مربوط است، هیچ محدودیتی برای این روش وجود ندارد و هرمنوتیک عینی به‌صراحت مدعی است که در هر نوع پژوهش اجتماعی قابل

1. symbolic representation

استفاده و قادر به تفسیر هرگونه داده مرتب با تعاملات اجتماعی است، یعنی می‌تواند داده‌های متنی، صوتی، تصویری و همچنین، ترکیب‌های متنوعی از آنها را مورد تفسیر قرار دهد. با وجود این، اصلی‌ترین ابزار گردآوری واقعیت‌های اجتماعی در هرمنوتیک عینی، ثبت و ضبط تعاملات یا مصاحبه‌های روایی و یا نیمه‌ساختاریافته است و این روش بیشتر بر تفسیر متونی تمرکز می‌کند که جزء به جزء از این داده‌ها استخراج شده‌اند.

چنان‌که گفتیم، هرمنوتیک عینی به موضوعات یا مباحث خاصی محدود نشده است و می‌تواند برای هر نوع پژوهش در جهان اجتماعی به کار گرفته شود. گسترش زمینه‌های تحقیقاتی این روش در خلال چند دهه اخیر باعث شد که بازه تقریباً کاملی از موضوعات جامعه‌شناختی همچون مذهب، مشاغل، سازمان‌ها، هنر، قانون و... را دربرگیرد (مایوالد، ۲۰۰۵، بند ۲۱) و در حوزه‌های مختلفی همچون مطالعات خانواده، زندگی‌نامه‌نگاری، نسل‌پژوهی^۱ و جنسیت‌پژوهی^۲ کاربرد داشته باشد (فلیک، ۲۰۰۹، ص ۴۵۷). همچنین، این روش در معنایی دقیق‌تر به جامعه‌شناسی محدود نشده است و می‌تواند در تحقیقات تاریخی، روان‌شناختی، آموزشی نیز مورد استفاده قرار گیرد.

با وجود گشودگی روش هرمنوتیک عینی به روی تمامی انواع تحقیقات، تنها چیزی که می‌تواند پیش‌شرط‌هایی را بر عرصه کاربرد این روش اعمال کند، اهداف مد نظر پژوهشگر است. در این زمینه، می‌توان به پرسش‌هایی که این روش طرح می‌کند و پاسخ‌هایی که می‌تواند بدهد، اشاره کرد؛ چنان‌که بیان شد، ظرفیت خاص هرمنوتیک عینی در بازسازی تنش‌ها و تناقضات بین معانی آشکار و پنهان است و این روش علاقه‌ای به توصیف واقعیت اجتماعی ندارد؛ بنابراین، تحقیقاتی که هدفشان صرفاً جمع‌آوری اطلاعاتی درباره واقعیت اجتماعی یا توصیف بسترهای اجتماعی است، نمی‌توانند از آن بهره‌مند گردند. برای نمونه، اگر هدف پژوهشگر جمع‌آوری و توصیف موضوعاتی است که خانواده‌ها درباره آن صحبت می‌کنند و یا اگر تنها به مضامین اخلاق حرفه‌ای علاقه دارد؛ بدیهی است که هرمنوتیک عینی، روشی نادرست برای انجام چنین پژوهش‌هایی است و تنها در صورتی که هدف وی معطوف به ابعاد پنهان تعامل خانواده یا انگیزه‌های ناخودآگاه کار حرفه‌ای و اخلاق ضمنی آن است، هرمنوتیک عینی یک روش تجربی مناسب خواهد بود.

مقایسه با سایر روش‌ها

با توجه به اینکه تحقیقات کیفی، برخلاف پژوهش‌های کمی، تمایل دارند تا هم نظریه‌ها را گسترش دهند و هم غیرمنتظره‌ها را کشف کنند؛ از این رو، می‌توان هرمنوتیک عینی را کیفی‌ترین روش قابل تصور دانست که در بین تمامی روش‌های کیفی - حتی آنهایی که بر مورد‌های یکتا تمرکز

1. generation research

2. gender research

می‌کنند، مانند روش‌های روایی یا پدیدارشناسانه - در دورترین نقطه نسبت به رویکرد کمی قرار گرفته است.

روش‌های تحقیق کیفی را می‌توان برحسب تأکید متفاوتی که بر داده‌ها یا بر امر تفسیر می‌نهند، با یکدیگر مقایسه کرد. در بسیاری از این روش‌ها، به‌جای انجام یک تفسیر عمیق که با جزئیات متن سروکار دارد، بر گستره وسیعی از منابع و متون مصاحبه‌ای تأکید و از بخش‌هایی برگزیده از آنها برای حمایت از ادعاهای نظری استفاده می‌شود. در این زمینه می‌توان هرمنوتیک عینی را با نظریه زمینه‌ای مقایسه کرد. اورمن (۲۰۰۱، ص ۶۶) به نظریه زمینه‌ای انتقاد می‌کند که در منطق رده‌بندی گرفتار شده است، زیرا از این توهم که می‌توان از راه کدگذاری داده‌ها به نظریه‌هایی درباره واقعیت روزمره رسید، رها نشده است و نهایت کاری که این روش انجام می‌دهد، بازگویی مضاعف^۱ است که معمولاً از سطح اظهارات فراتر نمی‌رود (به‌نقل از مان و شوایگر، ۲۰۰۹، ص ۴۴۷-۴۴۸). این نقد هرمنوتیک عینی بر این فرض استوار است که اگر یک پدیده نو توسط مشاهدات شناخته‌شده رده‌بندی گردد، اغلب به‌درستی کشف و شناسایی نخواهد شد.

هرمنوتیک عینی در قیاس با سایر رویکردهای تفسیری یک مزیت بزرگ دارد و آن ارائه گام‌هایی عملیاتی و نسبتاً دقیق در امر تفسیر است. پارادایم‌های کیفی پدیدارشناسی، تفسیرگرایی^۲ و برساخت‌گرایی اجتماعی^۳ به‌عنوان نمونه‌هایی از رویکردهای کیفی متأثر از هرمنوتیک، هرکدام کمابیش به مفاهیم خاص هرمنوتیک، همچون دور هرمنوتیکی، اهمیت مفاهیم پیشینی یا اهمیت تجربه ذهنی اشاره کرده‌اند، اما کمتر توانسته‌اند که گام‌هایی روشنمند و عملی را برای انجام کار، پیش پای محققان نهند. در این میان، تنها هرمنوتیک عینی است که توانسته با خلق مفاهیمی نو در حوزه روش، خود را به‌عنوان شاخه‌ای عملی از هرمنوتیک مطرح نماید.

نقد روش

هر روش تحقیق در کنار مزایای فراوانی که دارد و راه‌هایی که برای دستیابی به پاسخ‌سؤالات، پیش روی پژوهشگر باز می‌کند، محدودیت‌هایی نیز دارد. در بررسی محدودیت‌های یک روش، نکته کلیدی آن است که این کار در چهارچوب مبانی پارادایمی آن روش صورت گیرد؛ در غیر این صورت، نقد ما مشخصاً نه متوجه آن روش، بلکه معطوف به پارادایمی خواهد بود که روش موردبحث در آن واقع است.

معمولاً از هرمنوتیک عینی چنین انتقاد می‌شود که به‌عنوان یک روش تخصصی در تفسیر متن،

1. double paraphrasing

2. interpretivism

3. social constructionism

راهکاری را برای کار میدانی و نیز جمع‌آوری داده‌ها بسط و توسعه نداده است، درحالی‌که هر روش جدید تحقیق باید استراتژی خویش را، درباره‌ی راه دسترسی به میدان و داده‌ها طرح کند. حتی سؤالات ساده‌ای مبنی بر اینکه «چند واحد معنایی بایستی مورد تحلیل قرار گیرند؟» یا «اندازه‌ی هر واحد معنایی باید چقدر باشد؟» در این روش بی‌پاسخ می‌مانند. از دیدگاه یک پژوهشگر بی‌تجربه این فقدان به‌عنوان یک نقص تلقی می‌شود؛ بنابراین، وی نیاز خواهد داشت که یا از محققان باتجربه‌تر مشورت گیرد، یا به دنبال همکاری در یک گروه تحقیقاتی باشد و یا با خواندن مطالعات تجربی مشابه با علایق پژوهشی خویش، بینش‌های لازم را کسب کند. هرمنوتیک عینی این فقدان قواعد و تکنیک‌های سازماندهی تحقیق را یک نقص تلقی نمی‌کند؛ زیرا در این روش، عمل تفسیر یک هنر انگاشته می‌شود و این روش خود را یک فرایند تحقیقاتی باز و استاندارد نشده تعریف می‌کند که باید بتواند برای هر نوع سؤال پژوهشی مناسب باشد.

نقد دیگر به هرمنوتیک عینی متوجه سوگیری قوی در تحلیل زبانی در این روش است. شکی نیست که اورمن مدعی وجود امکانی اساسی برای تحلیل هر نوع داده‌ی مرتبط با تعاملات؛ از جمله متون، تصاویر، ویدئوها... است. با وجود این، در هرمنوتیک عینی، بازسازی ساختار یک مورد معمولاً با محدود کردن آن به گفتار زبانی‌اش امکان‌پذیر می‌شود. از آنجاکه ساختارهای معنایی، نه‌تنها در زبان، بلکه در هر شکل از بازنمایی نمادین جلوه می‌کنند؛ بنابراین، زبان تنها یکی از راه‌های این بازنمایی محسوب می‌شود. اکنون، اگر این فرض روش‌شناسانه را بپذیریم، می‌توانیم ادعا کنیم که تحلیل داده‌های فرازبانی می‌تواند بسیار مفید باشد. هرچند بسیاری از محققان با استفاده از هرمنوتیک عینی اقدام به تحلیل این دست داده‌ها (به‌ویژه تصاویر و عکس‌ها) کرده‌اند، اما هنوز دستورالعمل یا راهنمایی مشخصی درباره‌ی اینکه این کار چگونه باید انجام گیرد، وجود ندارد. اصول تفسیری مطرح‌شده در بالا نیز نمی‌توانند به‌شکل گام‌به‌گام برای تحلیل داده‌های فرازبانی به کار روند؛ پس هرمنوتیک عینی در این زمینه احتیاج به پیشرفت‌هایی روشن‌مند دارد (ورنت، ۲۰۱۴، ص ۲۴۴).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هرمنوتیک در طول تاریخ، از یونان باستان تاکنون، معانی متفاوتی داشته است؛ اما همچنان فهم و تفسیر جوهره‌ی اصلی آن را تشکیل می‌دهند. همگام با گسترش روش‌های کیفی در علوم انسانی در چند دهه‌ی اخیر، گروهی از محققان آلمانی با الهام از سنت هرمنوتیکی و نیز نظریات فروید، پوپر، بوردیو و... روش جدیدی را بنا نهاده‌اند که با عنوان هرمنوتیک عینی شناخته شده است و به‌نحوی سخنگیرانه بر متن تکیه دارد. این روش، همچنان‌که با هرمنوتیک فلسفی مرزبندی دارد، توانسته

است خود را به‌شکلی برجسته از سایر روش‌های کیفی نیز جدا کند، زیرا از یک سو به‌شکلی رادیکال به متن تکیه می‌کند و از سوی دیگر مبتنی بر منطق بازسازی است. در شرایطی که تقریباً همه روش‌های کیفی، از جمله نظریه زمینه‌ای، تحلیل محتوا و حتی پدیدارشناسی تابع منطق رده‌بندی هستند، هرمنوتیک عینی با تکیه بر منطق بازسازی راه‌هایی بدیع را برای کشف بخش‌های پنهان واقعیت اجتماعی پیش روی محققان می‌نهد.

این روش با کمک گرفتن از آزمایش فکری و تکیه بر تحلیل متوالی، سه اصل اساسی را بنیان نهاده است که همواره در هنگام پژوهش باید مد نظر پژوهشگر باشند؛ هرچند هرمنوتیک عینی به‌عنوان یک «روش تحقیق» توانسته است با تکیه بر این اصول، گام‌هایی عملی برای تفسیر متون ارائه دهد، اما در عین حال بر انعطاف‌پذیری این دستورات عملی تأکید بسیار دارد و از امر تفسیر به‌عنوان یک هنر دفاع می‌کند، موضوعی که حاکی از اهمیت خلاقیت پژوهشگر در این روش است.

با وجود اینکه هرمنوتیک عینی در جهان آلمانی‌زبان، روشی متداول محسوب می‌شود، اما در خارج از این حوزه ناشناخته مانده است و محققان اندکی با آن آشنایی دارند. تأثیر و نفوذ سنت به‌جای مانده از اندیشمندان آلمانی در علوم انسانی و به‌خصوص جامعه‌شناسی، ضرورت توجه به مباحث جاری مطرح در این حوزه فکری را آشکار می‌کند. چندی است که این ضرورت مورد توجه محققان قرار گرفته است و روند رو به گسترش توجه به هرمنوتیک عینی در کتاب‌های جدید روش تحقیق کیفی در حوزه زبان انگلیسی، نشانه خوبی از اقبال روزافزون به این روش است.

قدردانی

از آقای هوشنگ صنایع‌ها (دستیار پروفیسور اورمن) و پروفیسور کلاودیا شاید^۱ (نائب رئیس انجمن هرمنوتیک عینی آلمان) به پاس راهنمایی‌های بی‌دریغشان و از سیامک سیفی (دانشجوی مقطع دکترا در دانشگاه مون‌پلیه) برای تهیه و ارسال برخی منابع سپاسگزاریم.

1. Claudia Scheid

منابع

- صناعی‌ها، هوشنگ (۱۳۸۶)، تأویل متن با روش هرمنوتیک عینی در آثار احمد شاملو-عباس معروفی-تورات، برلین: نشر گردون.
- گروندن، ژان (۱۳۹۳)، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: نشر ماهی.
- Flick, Uwe (2009), *An Introduction to Qualitative Research*, 4th Edition. London: Sage.
- Garz, Detlef, & Kraimer, Klaus (eds.) (1994), *Die Welt als Text. Theorie, Kritik und Praxis der objektiven Hermeneutik*. Frankfurt: Suhrkamp.
- Hitzler, Ronald (2005), "The Reconstruction of Meaning. Notes on German Interpretive Sociology" [35 paragraphs], *Forum Qualitative Sozialforschung / Forum: Qualitative Social Research* [Online Journal], 6(3), Art. 45. Available at: <http://nbn-resolving.de/urn:nbn:de:0114-fqs0503450>.
- Inwood, Michael (2005), "Hermeneutics", in Edward Craig (ed.), *The Shorter Routledge Encyclopedia of Philosophy*, New York: Routledge, pp.367-368.
- Lueger, Manfred & Hoffmeyer-Zlotnik, Jürgen H. P. (1994), "Hermeneutic interpretation in qualitative research: between art and rules", in: Ingwer Borg & Peter Ph. Mohler (eds.): *Trends and perspectives in empirical social research*, Berlin: de Gruyter, pp.294-307.
- Maiwald, Kai-Olaf (2005), "Competence and Praxis: Sequential Analysis in German Sociology" [46 paragraphs], *Forum Qualitative Sozialforschung / Forum: Qualitative Social Research* [Online Journal], 6(3), Art. 31, Available at: <http://nbn-resolving.de/urn:nbn:de:0114-fqs0503310>.
- Mann, Stefan & Schweiger, Jennifer (2009), "Using the Objective Hermeneutics Method in Policy Evaluation", *Evaluation*, vol.15(4), pp.445-457. DOI: 10.1177/1356389009345448.
- Maton, Karl (2008), "Habitus", in Michael Grenfell (ed.), *Pierre Bourdieu Key Concepts*, Durham: Acumen, pp.49-65.
- Oevermann, Ulrich (1983), "Zur Sache. Die Bedeutung von Adornos methodologischem Selbstverständnis für die Begründung einer materialen

- soziologischen Strukturanalyse”, in Ludwig von Friedeburg & Jürgen Habermas (eds.), *Adorno-Konferenz 1983*. Frankfurt/M.: Suhrkamp, pp.234-289.
- Oevermann, Ulrich, Allert, Tilman, Konau, Elisabeth & Krambeck, Jürgen (1979), “Die Methodologie einer ‘objektiven Hermeneutik’ und ihre allgemeine forschungslogische Bedeutung in den Sozialwissenschaften”, in Hans-Georg Soeffner (ed.), *Interpretative Verfahren in den Sozial- und Textwissenschaften*, Stuttgart: Metzler. pp.352–434.
- Popper, Karl R. (1972), *Objective Knowledge - An Evolutionary Approach*, revised edition, Oxford: Oxford University Press.
- Reichertz, Jo (2004), “Objective Hermeneutics and Hermeneutic Sociology of Knowledge”, in Uwe Flick et al. (eds.), *A Companion to Qualitative Research*. London: Sage, pp.290-295.
- Silverman, David (2010), *Doing Qualitative Research, A Practical Handbook*, 3rd edition, London: Sage.
- Titscher, Stefan, Meyer, Michael, Wodak, Ruth & Vetter, Eva (2000), *Methods of Text and Discourse Analysis*, London: Sage.
- Wernet, Andreas (2009), *Einführung in die Interpretationstechnik der Objektiven Hermeneutik*, 3rd edition. Wiesbaden: VS Verlag für Sozialwissenschaften.
- Wernet, Andreas (2014), “Hermeneutics and Objective Hermeneutics”, in Uwe Flick (ed.), *The SAGE Handbook of Qualitative Data Analysis*. London: Sage, pp.234-246.

